



امید بلاغتی / نویسنده و منتقد
اودرباره مسأله رواداری در مناسبات روشنفکری نوشته است



رواداری راه حلی برای همیشه

← حالا و به وقت دور شدن از جوانی پرشور و شری تمام مامتولدان انتهای دهه پنجاه و دهه شصت و گذر یانزدیکی به دهه چهارم زندگی مان اگر یک چیز را فهمیده باشیم اهمیت مدارا، درک دیگری و تلاش برای گفت و گو به عنوان کارآمدترین ابزار گذار از تمام دست اندازهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی این کشور است. از آن ایده های انقلابی که به راحتی قادر به تفکیک خیر و شر، راستی و ناراستی بود و جز برای خود و همفکرانش برای دیگری اعتبار و اعتقادی قائل نبود اثری نمانده است. بزرگی به درستی گفته بود «هر آنچه محکم و استوار است دود می شود و به هوا می رود». به باور من وصفی دقیق از تمام ایده هایی که عوض گشودن باب گفت و گو و عوض نرم و منعطف بودن، محکم و رسوخ ناپذیر و دگم به نظر می آیند. آستانه دهه چهارم زندگی اگر یک درس واقعی به آدم بدهد همین است. بله می دانم این یک نتیجه عمومی و باور مطلقا جمعی نیست و بخصوص در این سال ها نوعی «رادیکالیزم خود محور» هم در حال پیشروی است. برای من اما انتخاب میان این دو ایده، ایده مدارا و گفت و گو و ایده رادیکال حق محور بیانییه محور، دیگر کاری ست ساده و مهم ترین مسأله در ارزیابی و فهم هر انسان، متفکر و هر ایده و فکر فرهنگی، سیاسی و اجتماعی شده است. می دانم این خط کش زیاده روادارانه نیست اما بدون میل و خواست حذف ایده های ضد روادارانه این حق را برای خودم قایلیم که انسان، شهروند، متفکر، سیاستمدار و... را که اهل رواداری نیست به دیده شک و عدم اعتماد بنگرم و باورشان نداشته باشم. اما این مدارا و این فرهنگ رواداری چگونه حاصل خواهد شد؟ باتمیین کدام اعمال و مذاقه بر کدام مفاهیم روادار تر و مداراگر خواهیم شد. سطرهای بعدی تلاشی است برای توضیح آنچه من در مسیر رسیدن به رواداری ضروری می دانم.

۱. انصاف:



«دیشب محمود دولت آبادی را دیدم. همان جور بود که خیال می کردم، ترکیبی از صبح و بیابان و خاک آسمان، فروتن و مغرور، خراسانی خوب، معجونی از بایزید و آن حکیم بی مانند و بزرگ توس. از همان اول خیلی با هم جور شدیم. مثل این که گل مان هم دیگر را گرفت. او را از اوسنه بابا سبحان می شناختم. تا حالا و کلیدر. قرار شد مشتی کتاب و مقاله برایش بفرستم؛ جز آن فارسی خوب زبان دیگری نمی داند و مثل خیلی از نویسندگان و شاعران خودمان با استعداد ولی متأسفانه کم اطلاع است.» اولین بار که این جملات مسکوب را در وصف محمود دولت آبادی خواندم بیش و پیش از نثر و تیزبینی نگاه، انصاف مسکوب منقلبم کرد. آن هم در روشنفکری ایرانی که در توضیح و وصف یکدیگر یا از بام ستایش غلو آمیز می افتند یا نکوهش بی قاعده و بی اصول. کلمات مسکوب برایم انگار تصویر انسانی و دقیقی بود از یک نویسنده بزرگ. نشانه های بزرگی و ضعف های انسانی هر دو بدون غلو و بخل شرح داده شده بود. حالا و در این سال ها به وقت فکر کردن به مفهوم رواداری، اولین چیزی که به ذهنم می آید و مهم ترین ضرورت همراهش انصاف است. کافیت به وقت تماشای هر پدیده، انسان و ماجرای از احساسی گری حاد ابتدای مواجهه دور شوی، کمی با فاصله بایستی، ابعاد مختلف را ببینی و بعد نظر بدهی یا قضاوت کنی. همه چیز فرق خواهد کرد. تصور کنبد در بخش بخش جامعه ما چنین اتفاقی رخ دهد آن وقت چنین خشم و کینه انباشته ای خواهیم داشت؟ تمرین رواداری پیش از هر چیز تمرین انصاف می خواهد و فرد روادار پیش از هر چیز منصف است. این را هم بگویم و تمام؛ ادبیات آدم های منصف، چیدمان کلماتشان، رفتارشان با زبان و بخصوص زبان فارسی جور دیگری است. به همین سطرهای نوشته مسکوب نگاه کنبد.

۲. گذشت:



بچه که بودم پدرم در وصف نلسون ماندلا همیشه آن ماجرای برجسته عفو عمومی پس از آزادی اش و جمله درخشان «می بخشیم اما فراموش نمی کنیم» را سند می آورد. ماجرا درخشان بود و هست از تصمیم بزرگ یک رهبر سیاسی در نگاه بزرگ تر به منافع ملی سرزمینش. بزرگ تر که شدم اما وقت خواندن ماجراهای مبارزات ماندلا عجیب ترین بخش این پروژه بزرگ عفو عمومی برایم تشکیل کابینه ای بود که در آن یکی دو وزیر دولت آپارتاید نیز مشارکت داشتند. شگفت انگیز و وری باورم بود که یک زندانی سیاسی سی و چند ساله به وقت گرفتن تمامی قدرت به چنان مدارایی می رسد که شاید خشم و اندوه شخصی را کنار گذاشته و از متخصصان دولت نژادپرست قبلی استفاده می کند. دانستم میان رنج عمیق و طولانی و گذشت نسبت شگفت انگیزی برقرار است. غرضم از گفتن ماجرای ماندلای کبیر این است که فرهنگ رواداری جز از مسیر گذشت و چشم پوشی و اغماض رخ نخواهد داد. می خواهد ماجرا یک رابطه عاطفی ساده باشد، یک پسین از رانندگی کلانشهر تهران یا رویداد سیاسی بزرگی همچون آفریقای جنوبی پس آپارتاید...

۳. گفت و گو:

حالا که جامعه ما در تمامی سطوح اش میل کمتری به گفت و گو و فهم یکدیگر دارد به نظرم این اصل طلایی و مهمی است و باورمندان به فرهنگ رواداری باید بر آن پای بفرشند. من از شبکه اجتماعی کلاب هاوس خوشم نمی آید اما روزهای اول شکل گیری اش چند باری رفتم و بحث های آدم ها را شنیدم. شگفت انگیز بود برایم که همان آدم های خشن، عصبی و هتاک توئیتر در فضای کلاب هاوس و در گفت و گو شفافه با یکدیگر، مؤدب تر، با اصول تر و محترم تر بودند. انگار جادوی گفت و گو این حلقه مفقوده سرزمین ما کار خودش را کرده بود. این را گفتم و بر آن تأکید دارم که فرهنگ رواداری در این سرزمین ریشه دار خواهد شد مگر اینکه تمامی گروه ها، اقشار و طیف های مختلف و متضاد جامعه پای گفت و گو با هم و مهم تر از آن شنیدن یکدیگر بنشینند. اگر فرصت تماشای جهان از منظر دیگری را به خودمان ندهیم هرگز قادر به ساختن جامعه ای متکثر و اهل آشتی و مدارا نخواهیم بود.

۴. شنیدن:

ماجرا ساده ست؛ جامعه ای که بیشتر از گفتن بشنود رواداری و فرهنگ مدارا در آن ریشه دار تر خواهد شد. به من اگر باشد می گویم ما ساکنان ۱۴۰۰ شمسی سرزمین ایران بیشتر از هر زمانی محتاج شنیدن یکدیگریم...

ایران جمعه شماره ۴۴ دوره جدید (ضمیمه آخر هفته روزنامه ایران)

صاحب امتیاز: خبرگزاری جمهوری اسلامی / مدیر مسئول: مهدی شفیعی / سردبیر: جواد دلیری

معاونان سردبیر: امیر یوسفی، سرگه بارسقیان / دبیر ویژه نامه: محسن بوالحسنی / دبیر مجله دوم (پرسه): میترا فردوسی

دبیر اجرایی: جواد عبدی / دبیر عکس: ابوالفضل نسایی / مدیر هنری: محمد طاهری / مدیر فنی: حجت حکیمی

صفحه آرای: محمد عباسپور، دنیا حق شنو، مهدی بخشی / ویراستاری و حروفچینی: گروه ویراستاری و حروفچینی «ایران»
لینوگرافی و چاپ: مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران

